

طلب طلسم مهر و محبت از فرنگی!

در زمان محمد شاه قاجار

به تصریح اغلب سفرنامه‌نویسان فرنگی، بسیاری از زنان ایرانی در روزگاران گذشته، از روی سادگی با خود می‌پنداشتند که هر فرد خارجی از طبابت، سررشته دارد. از اینرو غالباً از ایشان تقاضای دارو جهت معالجه انواع و اقسام بیماریها می‌کردند.

از جمله در همین رابطه، سر لایارد که در زمان محمدشاه قاجار به قلعه لردگان رفته بود، می‌نویسد:

«زنهای خان [و دیگر زنان منطقه]، مرا به داخل قلعه و اندرون دعوت کردند و بدون رویند و نقاب از من تقاضای تجویز دارو و معالجه بیماریهای خود و بچه‌هایشان را نمودند. بیشتر درخواستشان این بود که آنان را در مقابل آزار و اذیت شوهرانشان حفظ نمایم و ضمناً با طلسم و افسون، آنها را قادر سازم که بتوانند بچه‌های بیشتری به شوهرانشان تقدیم نمایند. در خلال مذاکرات نیز با میوه و شیرینی از من پذیرایی نمودند. کلیه تقاضاها و درخواستهای این خانمها، چه آنهایی که در قلعه سکونت داشته و چه آن عده‌ای که در زیر سیاه چادرها در اطراف قلعه به سر می‌بردند، تقریباً مشابه و یکسان بود و عاجزانه از من درخواست تجویز داروی محبت می‌نمودند تا شوهرانشان آنان را بیشتر دوست داشته باشند.»^۱

۱- سفرنامه لایارد، ص ۷۲-۷۳.

زنان بختیاری و طلب طلسمات از فرنگیان!

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

باین و هوسه درباره عقاید خرافی زنان بختیاری در زمان ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسند:

«زنهای بختیاری از غربا و اجانب، روگیری نمی‌نمایند. در گردن اینها اقسام طلسمات و دعاها آویخته است. اثر این دعاها را که پرسیدم، بعضیها برای جلب محبت شوهر است. و برخیها برای برداشتن حمل است و پاره‌ای از برای رفع شر رقیب و حسود است. چربی بدن گراز در میان آنها اثر غریبی دارد که اگر از پیه آن به بدن زنی مالیده بشود، آن زن، مادام‌العمر، عقیقه و بی‌اولاد خواهد ماند. و بعضی اعضای قبیحه کفتار و خرگوش از برای محبت، بسیار مؤثر است که آن اعضای قبیحه را از بدن خرگوش یا کفتار ماده، مقطوع ساخته، با خود نگاه دارند.

«این زنهای بختیاری، علی‌الخصوص، خواتین آنها - که متعلقات داراب خان بودند - برای ما انواع ماکولات، از قبیل شیر و ماست و نان و مرغ می‌آوردند [و] دعا و طلسم، جهت محبت شوهرهای خود می‌خواستند. بخصوص زن داراب خان که شوهرش تازه عروسی کرده و زن جوان گرفته بود. او بیشتر از سایر زنها به ما التماس می‌کرد. ما در میان صندوقهای خود برای لفافه اسبهای عکس (؟) و غیره، بعضی ورقهای روزنامه پاریس داشتیم. از آن اوراق کهنه روزنامجات، پارچه پارچه بیرون آورده و در عوض دعا و طلسم به زنها می‌بخشیدیم؛ و به قدری آنها راضی می‌شدند که بعضی سکه‌های قدیمه یا مهر یا عقیقه‌هایی که در حفریات بعضی خرابه‌ها

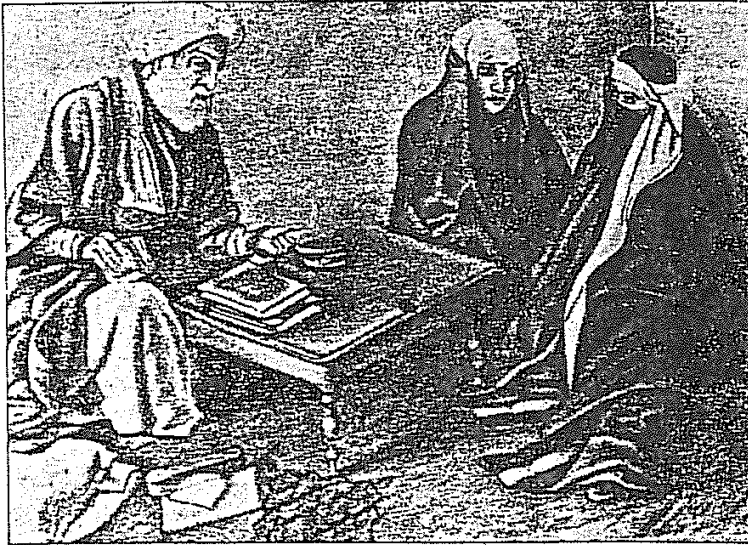
پیدا کرده بودند، در عوض به ما می دادند. آبرومندی و جوانمردی ما اگرچه مقتضی فریب این بیچاره‌ها نبود، اما در مقابل اصرار آنها چاره نداشتیم [۱]»^۱

«اما زنهای خان و سایر زنان ایل و دهات به قدری از ما طلسم و دوا خواستند که بالاخره ما به داراب خان شکایت نمودیم و بقیه ایامی که در تول ماندیم، به آسودگی زندگی کردیم. ولی زن سوگلی خان، انواع و اقسام مأكولات، به دست خود برای ما تهیه کرده، می فرستاد و اتصالاً گماشته اش - که حامل هدایا بود - از طرف کدبانو، طلسم محبت طلب می کرد.

«ما الجائاً شارلاتانی کرده، به او جواب می دادیم که باید منتظر ایام البیض شد؛ در آن وقت، خروس سیاه رنگی را که در تمام پر و بال او خال سفیدی نباشد، قبل از طلوع آفتاب، بگش و او را به دو قسمت متساوی بدون اختلاف وزن، منقسم ساخته، یک قسمت را شما بالتمام بخورید و قسمت دیگر را به داراب خان بدهید. «مجدداً گماشته کدبانو نزد ما آمده، اظهار داشت که: دیگر دعایی و طلسمی لازم هست یا دوائی خواهید داد که به خروس، آلوده نموده، به خوراک خان بدهیم؟ گفتیم: خیر، ما آنچه طلسم و دعا لازم است، از دور می خوانیم و به توجه، کار را درست می کنیم! و هیچ دوائی هم در این مورد، لازم نیست، مگر اینکه دقت کامل نمایند تا این مرغ در کره خالص بریان شود که هیچ با دنبه و چربی گوسفند، مخلوط نشده باشد.

«واقعاً با اصراری که کدبانو در مطالبه این دعا و طلسم می کرد، ظلم بود که او را مایوس و ناامید بکنیم. و تدین ما هم در این راهنمایی، مشوب به کار غلط نشده بود، زیرا که خوردن خروس بریان در کره تازه، اعم از این که خروس سیاه یا سفید باشد، غذای بسیار لذیذی می شود که باعث محبت است. علاوه بر این، اکنون اول ماه است و به ایام البیض، سیزده چهارده روز، وقت داریم. دو روز دیگر هم که زیادتر در اینجا توقف نخواهیم کرد. بعد از رفتن، جادوی ما اگر اثری بکند یا نکند، دیگر

خجالتی نداریم [۱]»^۱



رفتن زنان به نزد فالگیر
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

شیر زن، درمان بیماریها!

پولاک درباره یکی از درمانهای عجیب رایج در زمان ناصرالدین شاه

می نویسد:

«کسانی که دچار نقاهتند یا بر اثر افراط کاریها دچار ضعف و سستی شده اند، می‌کشند با نوشیدن شیر دختر، قوای از دست رفته خود را جبران کنند. که در بسیاری از موارد نیز اثرات درمانی مساعد آن را نمی‌توان منکر شد. در میدان گاه‌فروشهای تهران، اغلب می‌توان زنان چادرنشینی را دید که از پستانهای خود، شیر به بیماران می‌فروشند.»^۱

یک ماه فرصت برای معالجه

یا طلاق!

خانم کولیور رایس می‌نویسد:

«روزی زنی به بیمارستان متعلق به مبلغان مذهبی مراجعه کرد و تقاضای مداوای چشمهایش را داشت. هنگامی که دکتر مشغول معاینه او بود، مدام می‌پرسید: آیا چشمهایم در عرض یک ماه بهتر خواهد شد؟ دکتر، علت اضطراب و میل او به دانستن پاسخ را جویا شد. زن جواب داد: چه کنم؟ شوهرم یک ماه برای بهبود چشمانم فرصت داده است و اگر بهتر نشود و نتوانم ببینم، او زن دیگری خواهد گرفت. با وضعی که من دارم، فایده‌ای برای او نخواهم داشت.»^۱

عادات و سنن عجیب زنان در فاصله زمانی شاه صفی تا شاه سلیمان صفوی

زنان زرتشتی به صحرا می‌گریزند!

تاورنیه که در عصر صفوی و در فاصله حکومت شاه عباس دوم تا شاه سلیمان از ایران دیدن کرده، می‌نویسد:

«وقتی که زنها یا دختران [زرتشتی]، قاعده ماهانه را حس می‌کنند، فوراً از خانه به صحرا رفته، در کلبه چوبین مشبکی که پرده‌ای عوض در بدن آویخته است، تنها منزل می‌کنند و هر روز، آب و خورش برای آنها می‌برند تا آن ایام منقضی شود. پس از آن، هر کس به اندازه بضاعت خود، بزغاله یا مرغ یا کبوتری برای کشیش [= موبد]، تعارف می‌فرستد. بعد از آن به حمام می‌روند و بعضی از اقوام خود را به ضیافت می‌طلبند و اطعام می‌نمایند.»^۱

۱- سفرنامه تاورنیه، ص ۲۲۳-۲۲۴.

زنان زرتشتی یا شکارچیان قورباغه!

تاورنیه در ادامه، از سنت دیگری در میان زنان زرتشتی عهد صفوی سخن می‌گوید:

«یک روز هم در سال هست که باید تمام زنها [ی زرتشتی] در هر شهر یا قریه‌ای جمع شده، بگردند و هر چه قورباغه، پیدا کنند، بکشند. این حکم پیغمبر آنهاست.»^۱

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

سنت عجیب زنان سوگوار لر

چریکف که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از لرستان دیدن کرده، می‌نویسد:

«در لرستان عادت دارند که اگر زنی شوهر یا برادر او فوت کند، گیسوان خود را آورده، در سر قبر آن میت می‌آویزند.»^۲

اما پیش از چریکف، این بارون دوئید بود که درباره این سنت عجیب زنان لر در زمان محمدشاه قاجار سخن گفت. وی زمانی که به دیدن قبرستانی در

۱- سفرنامه تاورنیه، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲- سیاحتنامه مسیو چریکف، ص ۱۱۳.

لرستان رفته بود، نوشت:

«سنگ قبور دوغاب خورده را برکپه‌ای از خاک - که آنان را پوشانده بود - به وضع افقی نهاده بودند و بر بالای هر مزار هم سنگ عمودی صافی دیده می‌شد که طره گیسوی زنان بر آنها آویزان بود. کنجکاو شدم و فهمیدم در میان مادران و زنان و خواهران و دختران لر و دیگر زنان اقوام، رسم است که قسمتی از حلقه زلف را ببرند و به نشانه غم دل بر مزار مرد از دست رفته خود بگذارند.

«می‌توانستم از رنگ موها سن و سال آن زنان بی‌کس را تشخیص دهم و تقریباً درجه قرابت ایشان را به قیاس دریابم. نسیم بیابان، طره‌های نقره فام زن کهنسالی را با زلفان سیاه و براق دختر یا زنی شوهردار و موهای بور کودک یتیمی درهم پیچیده بود؛ و چه بسا آن موها در هم گره می‌خورد و با مویه دل شکسته و پریشان حالشان درهم ممزوج می‌شد.

«گمان نکنم هیچگاه وفاتنامه‌ای در حد نیمی از فصاحت و بلاغت یک چنین بیانی از احساس اصیل و ساده را که تنها مهر خالص یک زن می‌تواند آن را ابداع کند، در جایی خوانده باشم.»^۱

در زمان مظفرالدین شاه قاجار

نقش عجیب سنگ قبر زنان بختیاری

دالمانی می‌نویسد:

«در روی قبر زنان [بختیاری]، نقش شانه یا دوک نخ ریزی در سنگ حک

شده است.»^۲

حسادت تا این حد!

خانم کولیور رایس می‌نویسد:

«احتمال دارد خانمی به ضیافتی برود و لباس یا چادری نو و تا حدی باشکوه که آشکارا به آن می‌بالد، بپوشد. میهمانی دیگر که از او بیزار است یا کینه‌ای به دل دارد، روز بعد کسی را به بازار می‌فرستد تا همان جنس را جست و جو کند و بیابد. آن‌گاه یک میهمانی برگزار می‌کند. از همان خانمی که لباسی مجلل داشت، دعوت به عمل می‌آورد و ترتیبی می‌دهد تا یکی از کنیزانش جامه‌ای از جنس لباس آن خانم به تن کند و آن‌گاه از آشفته‌حالی و پریشان‌خاطری میهمانش لذت میبرد.»^۱

۱- سفرنامه لرستان و خوزستان، ص ۳۸۱.

۲- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۱۰۴۳.

۱- کولیور رایس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ص ۱۵۷.

شاه، محرم زنان بیگانه است!

خانم کارلا سرناکه در زمان ناصرالدین شاه از ایران، دیدن کرده، می‌نویسد:

«یک یا دو بار در سال، [ناصرالدین] شاه با رفتن به خانه وزیران یا یکی از رجال برجسته، آنان را به افتخار بزرگی نایل می‌گرداند. ... همچنین برای صاحبخانه، افتخار بس بزرگی است که شاه، سری نیز به اندرون بزند و در چنین مواقعی، زنان بدون حجاب در برابر شاه حاضر می‌شوند و تشریف فرمایی وی را با رقص و آواز، جشن می‌گیرند. مانند قسمت بیرونی خانه، اندرونی خانه نیز هدیه‌های گرانقیمت، قلابدو زیبهای زریفت، ملیله‌دوزیهای جواهرنشان - که به دست خانمهای خانه دوخته شده است - برای تقدیم آماده دارد. اغلب اوقات، فرش پای انداز را که خود تهیه کرده‌اند، به زیورآلات نیز می‌آرایند و به مجرد آنکه شاه، اندرون را ترک گفت، خواجه‌هایش با عجله، فرش را با ضمائم و ملحقاتش جمع‌آوری می‌کنند و با خود می‌برند.»^۱

افتخار زن یک روزه!

خانم کولیور رایس که در زمان احمد شاه از ایران دیدار کرده، می‌نویسد:

«در نخستین ضیافت نهار ایرانی که از من دعوت به عمل آمد، کنار خانمی که تنها یک روز همسر شاه فعلی بود، نشستم. اهمیتی که این زن از یک روز همسری شاه کسب کرده بود، شگفت‌آور می‌نمود. زمانی که من او را دیدم، همسریکی از بزرگان ایران، لکن اکنون فردی معمولی بود. با این وصف، به خاطر افتخار و سربلندی آن یک روز، هووهایش با احترام تمام به او می‌نگریستند و او نیز در زندگی خانوادگی خود، به اعتبار همین امر، رفعت و جلال پیشین را حفظ کرده بود.»^۱

مجازات متجاوزین به حقوق زنان

در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

در سفرنامه برادران شرلی در ضمن شرح یکی از میهمانیهای زمان شاه عباس آمده:

«بعد از ختم جشن چون من از نشستن روی زمین خسته شده بودم، برخاسته و از رفقا دور رفتم و به سمت درب عمارت پیش رفته، دفعتاً دیدم که زن خوشگلی دویده و به سمت من آمد و چنان فریادی کرد که من مات ماندم و بعد نزد من آمده، بازوی من را گرفت. پرسیدم: چه شده است؟ گفت: یک نفر از آدم‌های شاه، خیال بد در حق من داشت. در وقتی که من با او راه می‌رفتم، پادشاه، تک و تنها برحسب رسم معموله خود به سمت ما آمد. فی الحقیقه شاه عباس این عادت را دارد و دفعتاً از مجلس بیرون آمده، تنها می‌رود و امر می‌کند که کسی از عقب او نرود.

«خلاصه از این زن پرسید که: چرا فریاد کردی؟ زن جواب داد که: یکی از نوکرهای شما دست‌اندازی به من کرد و یکی دیگر با او ایستاده و به داد من نمی‌رسید. پادشاه پرسید که: کجا هستند؟ زن جواب داد که در دربار هستند.

«بعد پادشاه دست او را گرفت و به سمت درب عمارت رفت. در این اثنا، دو نفر از در بیرون آمدند. همینکه زن آنها را دید، گفت: این یکی آنست که به من دست‌اندازی می‌کرد و آن دیگر شخصی است که با او همراه بود.

«پادشاه صدا زد. فوراً جمعی از ارکان و خدم و حشم دویده، آمدند. ولی سر آنتوان قبل از همه کس پیش شاه رسید. زیرا که همگی ترسیده بودند که مبادا اتفاقی روی داده باشد. وقتی همه اینها جمع شدند، پادشاه دفعه دیگر از آن زن پرسید که: جهت فریاد کردن تو چه بود؟ زن تفصیل را تکرار نمود.

«پادشاه امر کرد که دو انگشت آن شخص را که ایستاده و به داد زن نرسیده بود ببرند. بعد او پای پادشاه را بوسیده، رفت. ولی در حق شخص دیگر، جزایهای سخت امر کرد.

«اول زبان و بعد مژگان چشمها را، بعد لبها و دماغ او را بریدند. بعد از این پی پاهای او را بریدند و بعد از همه این تفصیلات، شاه به او نگاه کرده، گفت: فلان فلان شده، تو باید برای دیگران سرمشق باشی. آیا دیده شده است که من بگذارم در مملکت من شخص به پول، زنی را بفریبد. مگر خانه مرا فاحشه خانه فرض کرده‌ای؟

«بعد از آن، پدر آن شخص آمد و از پادشاه خواهش کرد که پسر خود را ببرد. پادشاه گفت: بگذارید همین جا بماند تا از گرسنگی بمیرد. هر کس پیش او بیاید، او هم به همین سیاست گرفتار خواهد بود.»^۱

نحوه مجازات زنان بی‌عفت

در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

اولثاریوس می‌نویسد:

«ایرانیها در این موارد [= بی‌عفتی زنان] به هیچ وجه گذشت و اغماض ندارند. بلکه بسیار حسود و انتقامجو می‌باشند. که نمونه‌ای از آن را در اینجا ذکر می‌کنم. در سرزمین لنکران، مردی به نام یعقوب جان بیگ - که به خدمت شاه عباس اشتغال داشت و قورچی تیرکمان، یعنی تیر و کماندار شاه بود -، در اطراف زن او شایعاتی وجود داشت که به گوش شاه عباس هم رسید. و روزی شاه به مشاوران و نزدیکان خود گفت: باید این شایعات را به گوش این مرد بی‌خبر برسانید که یا خانه خود را تصفیه و پاک کند یا آنکه از خدمت ما اخراج شود.

«کماندار شاه پس از اطلاع از این شایعات، با خشم زیاد به خانه رفت و زن و چهار دختر را با شمشیر کشت و بعد دو پسر و تمام کلفتها و مستخدمین خود را که روی هم رفته ۱۲ نفر می‌شدند، به قتل رساند. و با خون آنها خانه خود را تصفیه و پاک کرد تا بتواند کماکان در خدمت شاه باقی بماند.

«در این موارد، مردان حق هر مجازاتی حتی مرگ را در مورد همسران خود دارند و اگر مردی زن خود را با مرد غریبه‌ای در یک بستر مشاهده کند، می‌تواند هر دو را با شمشیر بکشد و اگر نتوانست این کار را بکند، می‌تواند همسرش را فوراً طلاق دهد.»^۱

۱- سفرنامه آدام اولثاریوس، ص ۶۷۱.

در سفرنامه برادران شرلی در این باره آمده:

«زن منکوحه اگر زنا کند و مدلل شود، او را فوراً می‌سوزانند.»^۱

در فاصله زمانی شاه صفی

تا شاه سلیمان صفوی

تاورنیه، ضمن توصیف شهر شیراز و مقبره سعدی می‌نویسد:

«روی قطعه کوهی [در نزدیکی مقبره سعدی]، قلعه‌ای بنا شده و بالای آن در قلعه کوه، چاه مربعی از سنگ کنده شده که بسیار سخت و ده دوازده پا عرض دهنه آن، عمقش خیلی زیاد است. از قراری که می‌گفتند در ایام گذشته، زنان زناکار را در آن چاه می‌انداختند. اما امروز کبوتران بسیاری در آن آشیانه دارند.»^۲

در زمان شاه سلیمان صفوی

سانسون می‌نویسد:

«تبه‌کارانی که هتک ناموس می‌کنند و جنایاتی علیه عفت و عصمت مرتکب می‌شوند، به مجازات شدیدتری محکوم می‌گردند.

۱- سفرنامه برادران شرلی، ص ۹۲.

۲- سفرنامه تاورنیه، ص ۶۶۳.

«زنانی که نسبت به شوهرانشان وفادار نمانند و خیانت کنند، آنها را از بالای منارهٔ مسجد، پایین می‌اندازند.

«هر وقت محقق شود دختری مرتکب عمل خلاف عفت شده است، سر او را می‌تراشند و به صورتش گل و کثافت می‌مالند و او را وارونه سوار خر می‌کنند، به وضعی که صورت دختر به طرف دم خر قرار می‌گیرد. جلاد با چنین وضع و حالی، دختر را به دور کوجه‌ها می‌گرداند و لحظه به لحظه فریاد می‌کشد: وای به حال دختر بدبختی که شرافت خود را حفظ نکرده است.

«قوانین ... به پدر و مادری که دختر خود را در حین ارتکاب به عمل خلاف عفت مشاهده کند، اجازه می‌دهد دختر را بکشد. من نمونهٔ این نوع قضاوت و مجازات را در منزل قائم مقام حاکم همدان به چشم خود دیدم.

«مادری که دختر خود را در حین ارتکاب به عمل منافی عفت مشاهده کرده بود، چون نتوانسته بود مردی را که به دخترش تجاوز کرده بود، مجازات کند و خشم خود را فرو نشاند، دخترش را که موفق نشده بود با عاشقش فرار کند، قربانی این حادثه کرد.

«مادر که از مشاهدهٔ آن وضع، سخت به هیجان آمده و خشمگین شده بود، پسرش را صدا کرد و به او فرمان داد که خواهرش را بکشد. برادر احمق و بدبخت که در این مورد برای جنایت، کاملاً آمادگی داشت، فرمان مادر را پذیرفت و در کمال سرعت، آن را اجرا کرد.

«برادر از کشتن خواهر، احساس هیچگونه ناراحتی نکرد. پس از آنکه خواهرش را با خنجر کشت و سر او را برید و از تن جدا کرد، با کمال ... سرافرازی، مانند کسی که به فتح و پیروزی بزرگی نایل آمده باشد، سر بریدهٔ خواهر را پیش مادر برد.

«جریان قتل عمد و خواهرکشی را همسایه‌ها به قائم مقام حاکم اطلاع دادند. برادر را گرفتند. مادر به دنبال پسرش به محکمه آمد. من در آنجا حضور داشتم و شاهد جریان بودم.

«قائم مقام از قاتل سؤال کرد چرا تنها خواهری را که داشته است، کشته است. قاتل به قائم مقام جواب داد کار خوبی کرده است که خواهرش را کشته است. زیرا خواهرش عملی را مرتکب شده که استحقاق چنین مجازات و عقوبتی را داشته است و افزود که با کشتن خواهر بی‌عفتش از شرافت مذهبش انتقام گرفته است و با ریختن خون خواهر، لکهٔ ننگی را که عمل خواهر به دامن خانواده نشانده بوده است، پاک کرده است. و به مادرش دعا کرد و هزاران ثنا گفت که او را به چنین عمل شرافتمندانه‌ای وادار کرده است.

«او را از محکمه خارج کردند و مادرش را صدا کردند. مادر نیز به نوبهٔ خود از عمل جوانمردانه و شرافتمندانهٔ پسرش تعریفها کرد و بسیار او را ستود و اقرار کرد که او به کشتن دخترش فرمان داده است.

«پایان این واقعهٔ دردناک برای من بسیار شگفت‌آور بود. قائم مقام حاکم پس از آنکه رفتار غیر انسانی آن مادر را مثل عملی قهرمانی ستایش کرد، از خربزه و میوه‌های مختلف دیگری که روی میزش بود، به او تعارف کرد و به پسر نیز که اجرا کنندهٔ این جنایت بود، یک دست لباس هدیه کرد و انعام داد. این وضع و رفتار، مرا بسیار متعجب ساخت و میل میوه‌خوردن را از من سلب کرد.

«قائم‌مقام، ناراحتی مرا احساس نمود و از من پرسید که آیا در اروپا در این‌گونه موارد، همین‌طور قضاوت نمی‌کنند. من جرئت نکردم به او بگویم که هرگز در اروپا به جانی خواهرکش پاداش نمی‌بخشند. ولی نتوانستم جلوی خود را بگیرم و به او نگویم که حق این بود که مادر برای مجازات فرد متجاوز و اعادهٔ حیثیت دخترش به محکمه مراجعه می‌کرد.»^۱

سانسون در ادامه، از پیروی مسلمانان از احکام اسلامی و دفاع از ناموس و شرف خود، سخت اظهار تأسف کرده و آن را پیروی کورکورانه خوانده است؛ و

این نهایت نادانی برخی از غربیها از عمق احکام اسلامی را می‌رساند. این افراد، غالباً با توجه به فرهنگ رایج در غرب، یا روابط نامشروع زن و مرد را امری بی‌اهمیت و عادی و حتی لازم دانسته‌اند و یا کاملاً ترجیح می‌داده‌اند که در چنین مواردی به مجازاتهای سطحی پرداخته شود. لیک پایبندی سخت ایرانیان به اصول مردانگی، عزت و شرافت نفس، همواره، چه در پیش از اسلام و بویژه در روزگار پس از اسلام، آنان را به دفاع از ناموس خود واداشته است تا با ممانعت از رواج فحشاء، در جهت حفظ سلامت جامعه، کوشش شود.

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

دکتر ویلز می‌نویسد:

«یک روز داخل شهر کرمانشاه با منظره‌ی عجیبی روبرو شدم. مردم زیادی در میدان بزرگ شهر، جمع شده و از قرار، منتظر انجام برنامه‌ی جالبی بودند. ابتدا تعدادی ساز و دهل زن، شروع به کوبیدن طبل بزرگ و نواختن دهل کردند. عده‌ای هم در حالی که با دست از شالهای کمر یکدیگر چسبیده بودند، دایره‌وار شروع به انجام چوبی یا رقص دسته‌جمعی کردی می‌کردند. مردک سرچوبی و نفر آخر دایره‌ی رقصندگان، هر کدام، دستمال بزرگ ابریشمی خود را با آهنگ ساز و دهل به طرز جالبی تکان می‌دادند و بالا و پایین می‌آوردند...

«در این میان، ناگهان صدای تحکم‌آمیز عده‌ای سرباز که سرنیزه‌های خود را به روی تنگهایشان زده بودند، به گوش رسید که مرتباً با تهدید و سر و صدا مردم را عقب می‌زدند و وسط میدان را به منظور انجام برنامه‌ی قرار بر اجرا، باز می‌کردند. طولی نکشید که فراشباشی سبیل کلفت عمادالدوله، سوار بر اسب، وارد جمعیت شد. همگی کوچه دادند. شروع به جلو آمدن به طرف محوطه‌ی خالی وسط میدان

نمود. پشت سر او میرغضب یا جلاد حکومتی به همراه دستیار خودش، سراپا سرخپوش، در حالی که دو نفر زن بدکاره پشت و رو سوار بر یک استر را به دنبال خود می‌کشیدند، وارد میدان شدند. قبلاً سر مفسده‌ها را تراشیده، لباس مردانه به نشان پوشانده، ماست زیادی به سرشان مالیده و صورتشان را به کلی سیاه کرده بودند. افسار یابوی حامل آنها را به دست غلام سیاهپوستی داده بودند. همان طور که گفته شد، حالت نشستن زنان محکوم به روی یابو، پشت و رو، یعنی صورتشان به طرف دم حیوان بود و پاهای آنها را از زیر شکم یابو، محکم با طناب بسته بودند. در این حال، حدود چندین هزار جمعیت زن و مرد و بچه، فریاد شوق و هیجان سر دادند و شروع به فریاد و مسخره کردن زنان نمودند.

«وقتی به تفحص بیشتری در این مورد پرداختم، معلوم شد این دو نفر، دلاک حمام یکی از حمامهای معمولاً عمومی شهر هستند که با انجام حيله و نیرنگ دسیسه خود باعث رسوا کردن و اغفال یک زن شوهردار و عامل به دام افتادن او به جنگ مردی غریبه شده‌اند. بدون اینکه زن بیچاره در این مورد، کوچکترین تقصیری داشته باشد. موضوع از این قرار بوده که این زنان خطاکار با گرفتن پول قابل توجهی از مرد زناکاری که مدتها به دنبال این زن نجیب بوده و دستش به او نمی‌رسیده، قبلاً او را در داخل حمام زنانه، پنهان کرده و با اطلاع از نوبت حمام زن آبرودار، به محض ورود او به حمام، مردک را به طرفش راهنمایی کرده‌اند. زن مزبور هم به محض خروج از حمام، موضوع را به شوهرش اطلاع داده و با هم به سراغ قاضی شرع رفته‌اند. مردک خطاکار قبل از اینکه به چنگال عدالت، گرفتار گردد، از معرکه فرار کرده. که در حال حاضر، مأمورین حکومتی، همه جا به دنبالش هستند. و کارگران حمام واسطه این مفسده هم دچار یک چنین مجازاتی شده‌اند.

«به دستور عمادالدوله، ابتدا به شدت آنها را شلاق زدند. سپس بدین صورت به میان کوچه و بازارشان فرستادند تا درس عبرتی برای سایر زنان و مردان خطاکار گردد. لذا از اول صبح تا عصر، آنها را در میان شهر، به همین صورت گرداندند، در حالی که به هنگام عبور از مقابل مغازه‌ها هر یک از کسبه شهر، طبق

معمول، یک یا چند سکه مسی یا نقره به داخل سینی در دست جلادان می‌انداختند. جمعیت تماشاچی هم تف به صورت محکومین می‌انداختند. عده‌ای از بچه‌ها هم سنگ به طرفشان پرتاب می‌کردند. به طوری که بعداً اطلاع حاصل کردم، یکی از آنها در اثر جراحات زیاد، فوت کرد و آن دیگری را هم طبق معمول، تحویل خانواده‌ای که این مفسدین، باعث هتک ناموسشان شده بودند، دادند تا به هر طریق که مایل باشند، با او رفتار کنند.^۱

باز دکتر ویلز در همین باره از ماجرای دیگری سخن می‌گوید:

«به خاطر دارم آن روزهایی که هنوز چند روزی از ورود من به تهران نگذشته بود، طی یکی از همین روزها دخترک رقاصه حدود شانزده هفده ساله‌ای را به جرم بدکاری و مراوده داشتن با منزل اروپاییان به حضور ملکه (یا مادر شاه) آوردند. دخترک به منتهای شهامت و صداقت به جرم خود اعتراف کرد و با التماس و گریه، درخواست بخشش از حضور ملکه را نمود. ولی ملکه مادر با عصبانیت تمام، فرمان اعدام دخترک را صادر کرد و به منظور اجرای حکم، او را به دست فراشان کاخ سپرد. فراشان که از قبل با سلیقه و نحوه اعدام مورد پسند و تنوع ملکه سفاک خود آشنایی داشتند، دخترک را در لای نمد بزرگی پیچیدند. ضمن مالیدن و خرد کردن در میان نمد خشن، آن قدر در زیر پاهای سنگین خود، لگدمالش کردند تا لکه‌های خون تازه از نمد بیرون زد و محکوم گنهکار در زیر ضربات لگد آنان جان داد و ناله‌های جگرخراشش برای همیشه، خاموش گشت.»^۲

نیز دکتر ویلز به هنگام دیدن اطراف شهر شیراز، از چاه علی بندر یاد می‌کند که چاهی بسیار عمیق و عجیب، با دهانه‌ای گشاد و در میان صخره‌های سخت بوده و به امتحان خود دکتر ویلز، انتهای آن معلوم نبود و بسیار بیش از ۵۵۰ متر بوده است. سپس در ادامه می‌نویسد:

«در عصر حاضر، به طوری که شایع بود، از این چاه به منظور مجازات زنان منحرف و بدنام استفاده می‌شد. هر چند می‌توانم به شما اطمینان بدهم که از ده سال قبل تا تاریخی که من در آنجا بودم، هرگز نظیر چنین مواردی دیده نشده بود. ولی یکی از دوستان صادق و صمیمی من نقل می‌کرد که به چشم خود، ناظر بر مجازات زنی زانیه بوده.

«جریان موضوع بدین قرار است که به دستور حاکم شهر، ابتدا موی سر زن محکوم را می‌تراشند، او را پشت و رو سوار بر الاغی می‌کنند و در میان شهر می‌گردانند. در حالی که عده‌ای از اوباش، همراه با آهنگ موسیقی - که گروه نوازندگان یهودی در حال نواختن آن بودند - در جلو الاغ حامل زن محکوم در حال آوازخوانی و رقصیدن بودند. جارچی شهر هم هر چند یک بار، ضمن اشاره سکوت دادن به نوازندگان و جمعیت به تماشا آمده، شروع به قرائت جرم زن محکوم به صدای بلند می‌کرد. تعدادی جلاد سرخپوش هم در جلو، زمام الاغ را به دست داشتند و حیوان را با خود به جلو می‌کشیدند. انجام این برنامه تا نزدیکیهای غروب آفتاب به طول انجامید. سرانجام به سر چاه علی بندر رسیدند و همگی به دور چاه حلقه زدند. در این ضمن، جلاد حکومتی جلو آمد، با یک حرکت سریع، زن بدکاره محکوم را به روی دست، بلند کرد و به میان چاه انداخت.

«در شیراز و نواحی اطراف آن در آن زمان، شوهران متعصب، به هیچ وجه قادر به تحمل خیانت زنان خود نبودند و به محض اطلاع و اطمینان از جریان امر، خود شوهر با توافق و همکاری فامیل ... سرشکسته همسر، دست به دست هم می‌دادند و سزای خیانت و انحراف زن خطاکار را با مسموم کردن، به چاه انداختن و

۱- سفرنامه دکتر ویلز، ص ۱۶۳-۱۶۱.

۲- همان، ص ۲۴۴.

یا محرمانه از شهر بیرون انداختن او و تبعیدش به نقاط دور دست و یا رها کردنش در بیابان به مرحله اجرا درمی‌آوردند. در این گونه موارد، عوامل دولتی هم در صورت اطلاع از ماجرا اصلاً دخالتی نمی‌کردند و چنین زنی را سزاوار یک چنین عقوبتی می‌دانستند.^۱

ادوارد براون در طی حکایتی به نحوه مجازات زنان بی‌عفت در زمان ناصرالدین شاه اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«روزی حاجی صفر [= خدمتکار ایرانی براون] به اتفاق سه نفر از پیشخدمتها در شهر حرکت می‌کردند که ناگهان چشم آنها به یک پسر زیبا می‌افتد که یک کلاغی [= نوعی دستار] مانند کلاغی معمولی کردها بر سر گذاشته و در کنار مردی نشسته بود. ولی وقتی که حاجی صفر و دیگران دقت می‌نمایند، می‌بینند که زیر کلاغی، موهای بلند او نمایان است و معلوم می‌شود که او یک زن است که لباس مردانه بر تن کرده و موهای بلند خود را زیر کلاغی پنهان نموده است. حاجی صفر و سه نفر دیگر، آن دو نفر را به منزل ارباب خود - حاجی قنبر [که ظاهراً داروغه یا فراشباشی بوده است] می‌برند و حاجی قنبر از اندرون به هشتی می‌آید و می‌گوید: برای چه این دو نفر را آورده‌اید؟ و آنها می‌گویند: درست نگاه کنید. حاجی قنبر می‌گوید: من درست نگاه می‌کنم و می‌بینم که او پسر زیبایی است. آن وقت، کلاغی او را بر می‌دارند و گیسوان بلند وی را که روی دوشهای آن زن می‌ریخت، به حاجی قنبر نشان می‌دهند. حاجی قنبر وقتی که می‌فهمد که او زنی است که لباس مردانه در بر کرده، خشمگین می‌شود و شروع به ناسزاگویی می‌کند و او را حبس می‌کند و درب زندان را مهر و موم می‌نماید که کسی در را نگشاید و او را نجات ندهد. و همین که صبح شد، دستور می‌دهد که زن را در جوالی جا بدهند و چوب بزنند و آنگاه موهای سر او را می‌تراشد و وی را آزاد می‌کند.»^۲

۱- سفرنامه دکتر ویلز، ص ۳۲۱-۳۲۰.

۲- یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۷۱-۳۶۹.



دسته نوازندگان زن
در زمان قاجار
عکس از کتاب عکسهای قدیمی ایران

زنان رامشگر

در زمان شاه صفی صفوی

اولتاریوس که با گروهی به سوی قزوین می‌رفته، می‌نویسد:

«در نزدیکی قزوین، ۱۵ نفر زن، سوار بر اسب از طرف شهر به سوی ما آمدند. زنها لباسهای تمیز و مرتبی پوشیده بودند. نیم تنه‌های ابریشمی رنگارنگی بر تن داشته و روسری ریشه‌داری که تا شانه آنها می‌رسید، سر کرده بودند. در گردن آنها چند رشته مروارید و زینت‌آلات دیگر دیده می‌شد. با روی کاملاً باز و بدون حجاب، جلو آمده (زنان نجیب و محترم ایران با روی باز با مردان غریب مواجه نمی‌شدند) و در چشمان ما آلمانیها نگاه کرده و بعد لبخند زنان، خوشآمد گفتند. بزودی فهمیدیم که این زنان از خواننده‌ها و رقاصه‌های معروف قزوین هستند که به دستور داروغه آمده‌اند تا با خواندن آواز، وسیله سرگرمی را فراهم کرده و خوشآمد بگویند. چند نفر طبال و شیپورچی و نی‌زن نیز همراه زنان آمده بودند که در حقیقت، دسته ارکستر آنها را تشکیل می‌دادند. آنها همراه ما به طرف شهر، حرکت کرده و زنان با آهنگ نی و ضرب، آوازهای دلنوازی می‌خواندند.»^۱

در زمان محمد شاه قاجار

لایارد که خود به یکی از مجالس بزم خوانین اصفهان دعوت شده بود، در این باره می‌نویسد:

«در چنین مواردی، میزبان در اندرون یا یک قسمت از عمارت که محل امن و خلوتی است و امکان اینکه کسی سرزده وارد شود وجود ندارد، میهمان خود را جای می‌دهد و با آزادی کامل با مشروبات الکلی و سایر مخلفات از او پذیرایی می‌کند. در این حین، دختران جوان وارد مجلس می‌شوند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند. بعضی از این دختران قشنگ و جذاب و برخی نیز به خاطر زیبایی فوق‌العاده‌ای که دارند، مشهور می‌باشند.

«یکی از عادات این رقاصه‌های ایرانی آن است که یک پیراهن گشاد و ابریشمی زرق و برق‌دار می‌پوشند و تمام قسمت جلوی بدن و سینه تا حد کمر آنان عریان می‌باشد. یک نوع عرق‌چین گلدوزی شده به سر می‌گذارند و شلووارهای فراخ می‌پوشند که به ندرت می‌توان این‌گونه شلووارها را از دامن آنان تشخیص داد. «طره‌ها یا گیسوهای بافتهٔ آنان از پشت سر تا روی پاشنه پای آنها ریخته شده که معمولاً آنها را زلف یا طرهٔ گیسو می‌گویند که از هر دو طرف دور صورت و روی‌گردن و پشت آنان پریشان و ریخته شده است.

«آنان کف پا و دست و انگشتان و ناخنهای خود را با حنا که یک نوع رنگ سیاه و سرخ و تقریباً مایل به قهوه‌ای است، خضاب می‌کنند. ابروهای خود را با رنگ مخصوصی سیاه و به هم وصل می‌نمایند و چشمان درشت و سیاه خود را با یک نوع پودر به نام گُحل (سرمه) که دارای رنگی سیاه و درخشندگی خاصی است، سیاه‌تر می‌کنند.

«رقص آنان چندان حالت و جذابیت نداشت و در خود شبیه به یک تمرین

ژیمناستیک بود، نه یک رقص معمولی. آنان از پشت به قدری خم می‌شدند که تقریباً سرشان به پاشنه پایشان می‌رسید. اینگونه رقصها معمولاً در نقاشیهای ایرانی، فراوان دیده شده و حالا از ایران به خارج نیز سرایت کرده است. «دسته موزیک معمولاً از زنها تشکیل شده که با سنتور و گیتار [= منظور همان تار می‌باشد]، آهنگهای ایرانی را می‌نواختند. این مجالس، معمولاً تا پاسی از شب ادامه داشت تا میهمانان، کاملاً مست و از خود بیخود می‌شدند و روی فرشها به خواب می‌رفتند. و صبح که به حال عادی برمی‌گشتند، به خانه‌های خود مراجعت می‌کردند.»^۱

در زمان محمد علی شاه قاجار

در بز مه‌های زنانه تهران

اوژن اوبن می‌نویسد:

«دسته مطربهای زن خیلی زیاد است، شاید در حدود چهل دسته، و حق و حساب ماهانه آنها نیز با شخص احتشام خلوت است. تنها این دسته مطربهای زنانه به اندرونها راه ندارند. دسته‌های مردانه نیز در مجالس زنان شرکت می‌کنند؛ البته جایشان در پشت پرده یا در پستوی اطاق نشیمن است. سابق بر این، یک دسته هنرمندان کور وجود داشتند که به علت نابینا بودن، خانمهای ایران در حضورشان بدون شرم و حیا می‌نشستند.

«رقص در مجالس جشن، تفریح بسیار پرخرجی است و تنها یک رقص ساده در عرض یک شب، اقلاب بیست تا سی تومان در مراسم عروسی که معمولاً هفت روز

۱- سفرنامه لا یارد، ص ۶۶-۶۵.



رقاصه ایرانی در زمان قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری



رقاصه دایره‌زن ایرانی در زمان قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

طول می‌کشد، پنجاه یا شصت تومان خرج برمی‌دارد... در میان زنان رقص، تربت و خانم ارگی بسیار معروفند.^۱

زنان سوزمانی

اوژن اوبن - سیاح زمان محمدعلی شاه قاجار - درباره زنان سوزمانی یا همان لولیان (کولیان) می‌نویسد:

«گاهی اوقات، سوزمانیها به نزدیکیهایی دهکده میانکل می‌آیند و بر لب رود چادر می‌زنند. زنان سوزمانی برای قاطرچیان ... می‌خوانند و می‌رقصند... البته سوزمانیها تنها در فصل فراوانی مسافران در سر پل پیدایشان می‌شود و آن طرفها اطراق می‌کنند. بهار و تابستان را آنها در میان قبیله‌های گرد، گشت زنان می‌گذارند. ... سوزمانیها کولی هستند. آنها در پایان قرن چهارم میلادی به ایران مهاجرت کرده‌اند. روایات عامیانه حکایت از آن دارد که ورود آنان به ایران به خاطر دعوت بهرام گور بوده است. این پادشاه ساسانی، از خود، خاطره شاهزاده خوشگذران و خوشبختی را که افراد ملتش هم شاد و خوشگذران بودند، در اذهان برجای گذاشته است. ایرانیان هیچوقت چون زمان او غرق در عیش و سرور نبودند و چون در همه جا بساط جشن و نشاط به طور فراوان دایر بود، خوانندگان و نوازندگان محلی تکافوی آن همه مجلس را نمی‌کردند. به این جهت، بهرام گور، بیست هزار نفر سازنده و نوازنده از هند وارد کرد.

«همه آنها کولی بودند و بعد از رسیدن به فلات ایران، میان ایالت‌های مختلف متفرق شدند و در هر شهر، اسم خاصی گرفتند. مثلاً در تهران به آنها کولی، در تبریز، قره چی، در شیراز، لولی و در کرمانشاه، سوزمانی می‌گویند. باگذشت زمان، کولیها راه مغرب را در پیش گرفتند و در پایین رود دانوب استقرار یافتند. حتی پایشان تا



زن نوازنده تار
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

سرزمینهای ما نیز رسید. بعضی از آنان در ایران به زندگی چادرنشینی شان ادامه می دهند و جزو صنفی داخل شده اند که ریاست آن با شاطرباشی یا رئیس دوندگان پیشاپیش شاه است. مردان کولی به حرفه مسگری، جوراب بافی، غربال و الک سازی می پردازند. زنان آنها نیز فال بینی و ... می کنند. اگر دست زنان سوزمانی به زیارتگاهی برسد، شهرت خاصی برای آنان ایجاد می کند.^۱



دسته نوازندگان زن معروف به گلین ماژور
در زمان قاجار
عکس از کتاب عکسهای قدیمی ایران

تنقلاات مورد علاقه زنانه

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

پولاک در این باره می‌نویسد:

«زنانه [ایران] دوست دارند که در فاصله دو غذا، خود را با خوردن بسیاری از تخمه‌های چرب نمک سود - که به آنها آجیل می‌گویند - سرگرم کنند و دندانهای خود را با خوردن بادام، فندق، گردو، تخمه کدو، هندوانه و انجوپچک، نخودچی بروداده، گندم و شاهدانه به کار بیندازند.»^۱

جامه فرنگی

خانم کولیور رایس که در زمان احمد شاه قاجار از ایران دیدن کرده ،

می‌نویسد:

«بسازی از زنانه ایرانی به لباسهای زنانه اروپایی ، علاقه شدیدی دارند و در خانه از آنها استفاده می‌کنند . گاه وضع خنده‌آوری پیش می‌آید: زنی میانه سال ، روجامه‌ای یا پیراهنی می‌پوشد که برای بچه‌ای ده دوازده ساله دوخته شده است؛ بلندی آن تنها تا زیر زانوی اوست . زیر آن نیز شلووار بلند تنگ سیاه یا سفید به پا می‌کند و چارقد به سر می‌اندازد . این لباس را با احساس بزرگی و شکوه و فیس و افاده فراوانی به تن می‌کند و گمان می‌برد که مانند یک فرنگی ، لباس به تن کرده است .

«زنی انگلیسی برایم تعریف می‌کرد که در لاله‌زار، معروفترین خیابانی که مردم تهران برای خرید به آن جا می‌روند ، زنی ایرانی را دیده که روی لباس معمولی خود، کمرست بسته بوده است.»^۱

«اغلب از من خواهش شده است که یک دست از آخرین لباسهای لندنی خود را به خانمهای اندرون امانت دهم تا آن را امتحان کنند و اگر برازنده آنان بود ، آن را الگو قرار دهند.»^۲

۱-کولیور رایس ، زنانه ایرانی و راه و رسم زندگی آنان ، ص ۱۲۳ .

۲-همان، همان صفحه.

۱- سفرنامه پولاک، ص ۹۲ .

زنان قلیانی

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

دکتر ویلز درباره یکی از عادات زنان در دوره ناصرالدین شاه قاجار

می نویسد:

«زنان ایرانی، بویژه زنان پیر و پرسن و سال، عیناً مثل مردها علاقه به کشیدن قلیان دارند. بخصوص بعضی از پیرزنهایی که معتاد به بلعیدن (یا به دهان انداختن) حب تریاک هستند.»^۱



زنان در حال کشیدن قلیان در میهمانی در زمان قاجار
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان



زن درباری قاجار، در حال کشیدن قلیان
عکس از کتاب موزر، سفرنامه ترکستان و ایران



زن ایرانی، در حال کشیدن قلیان در منزل
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری



۷۴- زن ایرانی، در حال کشیدن قلیان در منزل
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

گدایان زن

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

هینریش بروگش دربارهٔ زنانی که در زمان ناصرالدین شاه به گدایی در خیابانها می پرداختند، می نویسد:

«در میدان چهارگوش توپخانه، همچون سایر میادین و معابر شهر، همواره تعداد زیادی درویش و گدا در حال گشت و گذارند و با صدای ملتسمانه از عابرین، تقاضای صدقه می کنند. در میان گدایان، زنان جوان و نسبتاً زیبایی هم هستند که از نشان دادن چهرهٔ خود به بیگانگان ابایی ندارند و از چشمان سیاه و گیرایشان برای اینکه التماسشان مؤثرتر واقع گردد، کمک می گیرند. البته در مورد بسیاری از آنان تظاهر به فقر، صرفاً بهانه‌ای است که کاهلی خود را پنهان نمایند و از دسترنج دیگران امرار معاش کنند.»^۱

خانم کارلا سرنا در شرح چگونگی عبور کالسکهٔ زنان ناصرالدین شاه قاجار از معابر عمومی می نویسد:

«هنگامی که کالسکه‌ها از قصر خارج می شوند، تعدادی گدای زن، همیشه راه مسیر را اشغال می کنند و آنها مطمئن هستند که چند سکه پول یا مقداری میوه و یا کمی شیرینی گیرشان خواهد آمد.»^۲

۱- در سرزمین آفتاب، ص ۸۹.

۲- آدمها و آیینها در ایران، ص ۱۱۹.

ویشارد نیز دربارهٔ همین گدایان در زمان ناصرالدین شاه می نویسد:

«در فصل تابستان که روزانه هزاران نفر از جادهٔ شمیران عبور می کنند، دهها تن از... کودکان معصوم و بیچاره را می توان دید که به اتفاق زنانی از خود در مانده تر، که معمولاً مادران آنها هم نمی توانند باشند، به هر کس مراجعه می کنند و صدقه می خواهند. حتی در سردترین روزهای زمستان، این کودکان در کنار راهها، زیر چادر زنی که آنها را برای جلب ترحم دیگران اجیر کرده، مجاله شده اند.»^۱



زن گدا

در زمان قاجار

عکس از کتاب ایران قدیم به روایت تصویر

فایده سر بریده زنان

در زمان تیمور!

یوزفات بارباروس که اندکی پس از قتل عام اصفهان توسط تیمور از آنجا دیدن کرده، می نویسد:

«تیمور به سربازان خود که به اصفهان فرستاده بود، دستور داده بود که هیچیک از آنها بدون یک سر بریده نباید از آن شهر خارج شوند. و بسیاری از سربازان تیمور که مردی را برای سربردن پیدا نمی کردند، سر زنان را بریده و موهای آنها را می تراشیدند و به عنوان سر مرد به تیمور ارائه می دادند که مورد مجازات و مؤاخذه واقع نشوند.»^۱

۱- گزارش یوزفات بارباروس نقل در سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۶۰۴.

شیوه اسب سواری زنان ایرانی

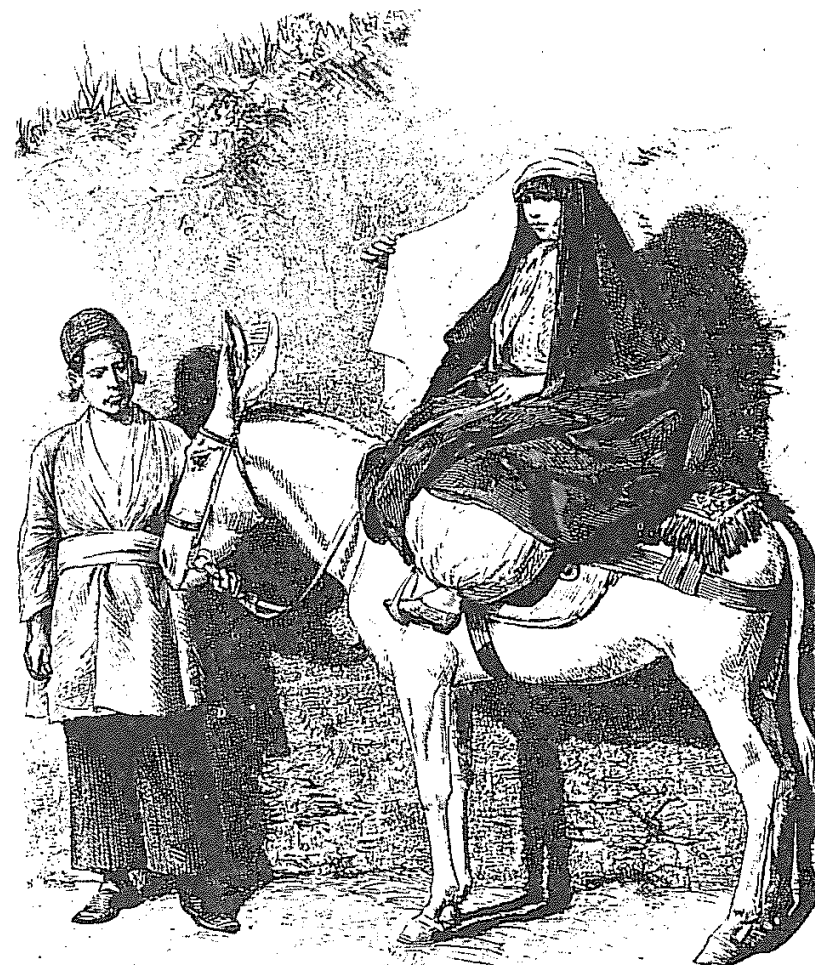
دلا واله که در زمان شاه عباس بزرگ صفوی از ایران، دیدن کرده، می نویسد:

زنان ایرانی، به هنگام سوارکاری، برخلاف زنان سوارکار اروپا، پاهای خود را به دو طرف شکم اسب می اندازند.^۱



زن صفوی سوار بر اسب
عکس از کتاب اروپا بیها و لباس ایرانیان

۱- سفرنامه پیتر و دلا واله، ص ۲۲.



زن قاجاری سوار بر اسب
عکس از کتاب ایران قدیم به روایت تصویر



زنان سوار بر اسب
در زمان ناصرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان



دختر زنجانی
عکس از کتاب ایران قدیم به روایت تصویر



زنان سوار بر اسب در سفر
با دشواری بر بالای انبوهی از اسباب سفر
و رختخواب که بر روی قاطرها گذاشته
شده، نشسته‌اند
در زمان احمد شاه قاجار
عکس از کولیور رایس، زنان ایرانی

زنان روستایی

مدل نقاشی فرنگی می‌شوند!

سون هدین که در مناطق مختلف کویری در زمان مظفرالدین شاه قاجار به کشیدن تصاویری از مردم پرداخته، دربارهٔ زنان منطقهٔ کویری چوپانان می‌نویسد:

«نقاشی از خانمها مشکل تر است که برای نشستن در مقابل من، همه نوع فکر و خیال به خود راه می‌دهند. بالاخره پس از اینکه به آنها قول انعام می‌دهم، قبول می‌کنند که مدل بشوند. اما به سختی می‌توان آنها را قانع کرد که چادر خود را آن قدر کنار بزنند که آدم بتواند صورتشان را ببیند. وقتی که پدر یا شوهر و یا برادری که اختیار زیبارو را دارد، چادر را با زور به کنار می‌زند، زن بیچاره می‌ترسد و دستپاچه می‌شود و از اینکه بر خلاف میلش در معرض تماشای همهٔ نگاهها و مخصوصاً نگاههای یک کافر قرار می‌گیرد، خیلی خجالت می‌کشد، چشمهایش را پایین می‌اندازد و به دستهای بی حرکتش - که در دامنش قرار دارد - چشم می‌دوزد و دماغش را بالا می‌کشد و سرش را برمی‌گرداند و یک لحظه، آرام نمی‌نشیند. اگر علاوه بر این، بچهٔ گریانی هم در بغل داشته باشد، وضع بدتر می‌شود. چون گریهٔ مخلوق کوچک، سبب هرگونه آزادی عمل می‌شود که با وظایف یک زن مدل، مغایر است.»^۱



دختران جوانی که مدل نقاشی فرنگی شده‌اند
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدین، کویرهای ایران



معصومه زیبا که مدل نقاشی فرنگی شده است
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدین، کویرهای ایران

اما در همین راستا ماجرای برای سون هدین در واحه خور رخ داد، که آن را چنین بیان می‌کند:

«مدل اول، یک دختر بچه نه ساله بود به اسم خانم. این بچه، کاملاً بی حرکت نشسته بود. عکس تقریباً داشت تمام می‌شد که مادرش که خود را به چادری بلند پیچیده بود... خودش را به ما رساند و در حالی که به صدای بلند، گریه می‌کرد، ناله سرداد که یک فرنگی با چشم بد، دخترش را سحر می‌کند. طبعاً بچه نیز با ناله مادرش همراهی کرد. اما تمثال مبارک، تمام بود و قطرات اشک به عکس منتقل نشدند. پس از این به هم خوردن ناگهانی وضع، نتوانستم هیچ کدام از خانمهای خور را وادار بکنم که مدل من قرار بگیرند.»^۱

در باب ناحیه جعفران نیز سون هدین می‌نویسد:

«زنهای ده به راحتی مردها حاضر نبودند که مدل قرار بگیرند. البته بعضی از آنها بالاخره رضایت دادند. اما حاضر نشدند که چادرشان را بردارند و سه زنی که کنارم نشسته بودند، گاهی چادرشان را کنار می‌زدند. آنها می‌گفتند که شوهرهایشان در بیابان به چرانیدن گوسفند و شتر مشغولند و در غیاب شوهرهایشان اجازه ندارند که آزادی عمل به خرج بدهند.»^۲

«یک مادر جوان، در حالی که بچه‌اش در حال شیرخوردن از پستانش بود، تاز

۱- کویرهای ایران، ص ۳۹۲.

۲- چنانکه ملاحظه می‌شود، سون هدین بدون کوچکترین توجه و احترامی به سنن و معتقدات ایرانیان، در عین اینکه از زنان می‌خواسته که مدل نقاشی او شوند، حتی خواهان برداشتن حجاب ایشان نیز بوده است.